

## خوشحال خان خټک و مبارزات او برای استقلال پښتونها

### دافغان په ننگ می وترله توره ننگیالی دزمانی خوشال خټک یم



[مقدمه: بعد از تهاجم چنگیزخان مغول و تیمورلنگ و تخریب و تباہی تمام آثار مدنی و فرهنگی افغانستان قبل از تهاجم، نوبت یورش همسایگان طماع تازه بقدرت رسیده صفویان فارس و ازبکان شیبانی ماوراء النهر و سلاطین مغولی هند رسید. این همسایگان خطه افغانستان را مثل گوساله بزکشی در زیر سم حملات یورشگرانه خود تکه تکه کردند. صفویان بر هرات و سیستان و قندهار تسلط یافتند و ازبکان شیبانی بر بلخ و بدخشان دست یافتند و سلاطین مغولی هند بر کابل و بامیان و تخارستان سلطه خود را قایم ساختند و چون هریک از این دول در خارج از مرزهای افغانستان، از خود مراکزی داشتند، بنابراین در فکر عمران خرابی های وارده از دوره سلطه مغولان چنگیزی نبودند. اقوام ساکن در افغانستان برای مدت دو نیم قرن، از سه سمت مورد فشار و ستم ملی قرار داشتند و این فشارها سرانجام روح مقاومت را در مردم زنده و تقویت نمود. جنبش پښتونها تحت رهبری پیر روشن (از ۱۵۵۶ تا ۱۶۷۲) - با وقفه ها - در شرق کشور برای سه نسل دوام نمود و در همین دوره رهبران آزادی خواه و استقلال طلبی چون پیر روشن و خوشحالخان خټک و ایمل خان ظهور نمودند که از جان گذشتند و بارها عمال دشمن را به کاسه سر آب دادند. در همین دوره شعر پښتو نضج و پختگی یافت و از ممیزات ادبیات پښتو در این دوره، سرودن اشعار حماسی توسط خوشحالخان خټک و تنفر شدید نسبت به سلطه بیگانگان و شاهان بابری هنداست. در زیر به شناسائی همین چهره سترگ فرهنگی - سیاسی پښتون پرداخته میشود. سیستانی ۱۳/۵/۲۰۱۰]

در میان رجال و شخصیت های نامدار سیاسی - فرهنگی پښتون، خوشحال خان خټک (۱۶۱۳-۱۶۹۱م) هم از لحاظ شعر و ادب و هم از جهت قلم و شمشیر، رهبری بزرگ و سیاستمداری شجاع و پر شهامت بود. اوسردار و بزرگ قوم خټک و پیشتاز قیام ضد پادشاهی اورنگ زیب بشمار میرود.

خوشحالخان، در عین حالی که مرد سیاست و شمشیر بود، شاعری انقلابی و توانا نیز بود و برای وحدت افغانها و تشویق آنها برای حصول آزادی و ترک مناصب حکومت مغول با زبان قلم اشعار آبداری نوشته و به هرپیش آمد اجتماعی و فردی با زبان شعر و قلم پاسخ گفته و بروشنی تمام واقعیات زندگی عصر و محیط خود را در شعر منعکس ساخته است.

خوشحال خان بعد از کشته شدن پدرش **شهبازخان** در ۱۰۵۰ هـ (= ۱۶۴۱ م) بر رهبری قوم خټک برگزیده شد و تا ۱۰۶۹ هـ (= ۱۶۶۰ م) با حکومت هند در عصر شاه جهان همکاری و امنیت راه های کاروان رو بسوی کابل را تأمین میکرد.

میر محمد صدیق فرهنگ می نویسد که: اورنگ زیب پسر شاه جهان، مرد متعصبی بود که میخواست احکام شریعت را طوریکه خودش دریافته بود در کشور اجرا نماید. درین ضمن وی تمام مالیات های غیر شرعی و از جمله محصول (مالیات) راه را ملغی ساخت. اما چون خوشحالخان علی الرغم دستور شاه به اخذ محصول راه (حق العبور) دوام داد، حاکم پشاور او را بازداشت نمود و به امر پادشاه برای دو سال در زندان «رتن پور» واقع در راجپوتانه محبوس شد. هر چند خوشحال خان پس از رهایی از زندان دوباره مورد التفات دربار قرار گرفت، اما خاطره این بی حرمتی را هرگز فراموش نکرد. و این یکی از انگیزه های مخالفت او با دولت مغولی بود. (۱)

پس از آنکه روابط خوشحالخان با حکومت مغولی هند تیره شد بقیه ایام عمرش، در کشاکش و مبارزه برضد مغول اعظم اورنگ زیب گذشت و بسیاری از اشعارش هم میهنان او را به دفاع از آزادی و آزادیخواهی برمی انگیزد و به **اتحاد** که **یگانه وسیله پیروزی است** فرامیخواند. آثار او خود معرف کامل او و کارنامه اوست.

الفنستون، محقق و سیاستمدار انگلیس که در سال ۱۸۰۸ میلادی چند ماه در پشاور توقف داشت و سپس در ۱۸۱۵ کتابی زیر نام « بیان سلطنت کابل» نوشت، با ترجمه چند پارچه شعر حماسی خوشحال خټک، نیت و آرزوهای قلبی او را به بهترین شکل معرفی کرده است. الفنستون میگوید که: خوشحال خان مقامی والا تر از رحمان [بابا] دارد و آثارش به پیمانه معتدبایی معرف ملت اوست. اشعارش بسیار ساده و روان و سهل الوصول است، اما بیشتر از روح تسلیم ناپذیر او

الهام گرفته و در آنها احساسات والای آزادگی بازتاب یافته است. سپس وی یکی از اشعار او را نقل میکند که بسیار دلانگیز است

وی شعر ذیل را هنگامی سروده که برخی از متحدانش به پیروزی های درخشان دست یافتند و مست از نشئه پیروزی، هریک جداگانه بردشمن تاختند و سرانجام به دلیل عدم اتفاق و نفاق ذات البینی شکست خوردند. در آن وقت او به منطقه یوسفزیان رفت و کوشید آنان را به جنگ در برابر مغول برانگیزد. مگر یوسفزانیان به سخنان او گوش ندادند که در این شعر آنان را نکوهش کرده است. در این شعر از پیروزی افغانان یاد شده و اورنگزیب به کین تیزی و پیمان شکنی تقبیح گردیده است و به افغانان توصیه قانع کننده یی دارد که یگانه راه چاره شان نبرد و یگانه راه زنده ماندن شان اتحاد و اتفاق است:

بیا بشنو این داستان،	که بیانگر نیک و بد است،
که هم عبرت است و هم نصیحت،	که دانایان به آن راه میروند،
من خوشحال پسر شهباز خانم،	شمشیرزن و مبارز.
شهباز خان پسر یحیی خان بود،	جوانی بی همال.
یحیی خان از «اکورا» بود،	شاه شمشیرزان بود.
هم مردانه شمشیر میزد،	هم تیراندازی سخت کمان بود.
دشمنی که برابریش به پا می خاست،	بی درنگ راهی گورستان بود.
هم شمشیر داشت و هم دیگ (نانه بود)،	هم مردی داشت، و هم احسان.
هم نشینانش، همه شیرمردان بودند،	همه باهمت و بخشنده.
مردمانی در همه کارها راست،	آغشته به خون خویش به خاک رفتند.
چون همه سرداران بودند،	جمعیت قبیله افزون گشت،
و بیشتر جوانان لایق بودند.	از هجرت هزار و بیست و دو (۱۰۲۲ ق) بود،
که من به جهان آمدم.	

(سپس از مرگ پدر یاد میکند و از اینکه او پس از پدر، خان ورهبر قبیله شد و سه هزار تن از قوم ختک از او فرمان میبردند و با شکوه تر از نیاکانش می زیست. سپس از دسترخوانش میگوید که هزاران تن بر سفره اش می نشستند. پس یاد روزگار نگویند می کند و سخت به نکوهش مغول می پردازد و پسر را دشنام میدهد که به امید ترقی به دشمنان میهن پیوسته است.)

من دشمن اورنگ زیب شاهم،	سر به کوه و بیابان نهاده،
در پی نام و ننگ پشتونانم،	اما آنان دنبال مغان را گرفته اند.
چون سگ پرسه میزنند	در پیرامون مغولان به بوی آش و نان.
به امید ترقی جاه، در پی من اند.	دست من به آنان نمی رسد،
ولی روان خویش را تپاه نمیکنم.	

الفنستون میگوید: خوشحالخان در این قصیده مانند یک شاعر والا با دلاوری و روحیه میهن دوستی مبارزانش را بیان میکند که چگونه موفق شده است سپاه امپراتور مغول را نابود کند.

خوشحالخان ختک باری به چنگ اورنگ زیب می افتد، او را به هند می برند و سه سال در دژ کوهستانی گوالیار (Gwalior) - زندان بزرگ دولتی آن روزگار - در حجره ای تاریک زندانی میشود. در زندان شکوائیه ای می سراید که در آن پس از شرح بدبختی های خود و کشورش با روحیه نیرومند میگوید: «سپاس پروردگارا، که با همه بدبختیها، نخست افغانم و بعد خوشحال ختک». سرانجام از بندرها میشود و به میهنش باز میگردد. اشعار بسیاری می سراید و به تالیف کتابی در تاریخ افغانان از اسارت بابل تا روزگار خویش، می پردازد. (۲)

خوشحالخان چه در دوران حبس خود و چه در ایام جنگ های متواتر، بخاطر وحدت ملی پشتون ها و بیداری حس آزادی خواهی و مبارزه طلبی آنها در برابر ظلم و زورگویی های دولت مغولی هند، اشعار و آثار گرانبهای ادبی ابداع کرد و در دستی شمشیر و با دست دیگر قلم گفت و برای بیداری و اتحاد قوم خود تلاش فراوان ورزید. خوشحالخان در باره بیداری و وحدت قوم خود اشعار وطنی زیادی سروده است و از بی اتفاقی قوم خود شکایت و گلیله دارد:

هر یو کار د پښتون تر مغل ښه ده      اتفاق وړ سره نشته ډیر ارمان دي  
که توفیق د اتفاق پښتانه مومی      زور خوشحال به دوباره شی پدا خوان

(ترجمه: هر کار پشتون از مغول بهتر است ولی افسوس که اتفاق ندارند، اگر افغانها با هم اتحاد پیدا کنند، خوشحالخان دوباره جوان خواهد شد) خوشحال خان به کمیت مردان اهمیت نمیدهد، بلکه بر کیفیت آنان یعنی مردان غیرتمند بیشتر توجه میکند و می گوید:

چی دستار تری هزار دی      دستار سری په شمار دی

(ترجمه: انانی که دستار می بندند به هزاران تن میرسند ولی بدرد نمیخورند،

اما مردانی که مردانگی دارند و بدرد میخوراند، انگشت شمار اند) اما مساعی خوشحالخان برای تشکیل اتحادیه‌ی بی از قبایل مختلف پشتون بغرض مقابله و مبارزه بر ضد دولت مغولی هند، به علت رقابت های خان خانی و بی اتفاقی فیلولی به ناکامی پایان گرفت. از همین سبب دیوان خوشحالخان ختک بر از مذمت و شکایت از قبایل و بی اتفاقی آنان وحتى ترمودو سرکشی و نافرمانی پسرانش از خود او است. اگرچه قیام خوشحالخان برضد حکومت مغولی هند ناکام و با شکست روبروگردید، اما در پروسه بیداری و پیدایش شعور ملی و سیاسی افغانها نقش برجسته بازی کرد و آهنگ زوال دولت مغولی هند را سرعت بخشید.

### قیام صافی ها و نقش ایمل خان مومند و خوشحالخان ختک در آن:

فرهنگ می‌نویسد که، در سال ۱۶۷۰م بعضی از سپاهیان دولت مغولی درکنز به عفت دختری از قبیله صافی دست‌اندازی کردند. صافی‌ها سپاهیان مذکور را به قتل رسانیدند و علیه دولت دست بشورس زدند. چون نیروی دولتی برای سرکوبی آنان عازم کنز شد، ایمل‌خان مومند و به تعقیب او خوشحالخان ختک [پشمول دریاخان افریدی] به شورشیان پیوستند. و به این صورت شورس صافی‌ها به قیام عمومی مبدل گردید. در ضمن این جنگ‌ها خوشحالخان به اتفاق افریدی ها برقلعه نوشار حمله برده غنائم زیادی بدست آوردند. از این به بعد خوشحالخان بر ضد سلطه مغولان هند با مبارزین دیگر پشتون پیوسته، شمشیر و قلمش را بکار گرفت و اشعار حماسی و وطنی هیجان‌برانگیزی در این ارتباط سروده است. (۳) چنانکه گوید:

### لا تراوسه نی ماغزه په قلاز ندی چاچی ماسره وهلی سر په سنگ دی

(ترجمه: تاهنوز مغزش آرام نیست، کسیکه بامن درآویخته، سرش را برسنگ کوبیده است.)

خوشحالخان طرفدار سرسخت یک حکومت ملی و وسیع پشتونها از قندهار تا اتک و اباسین بوده است. پس از تیره شدن روابط خوشحال خان با اورنگ زیب، وی ب فکر آزادی و استقلال پشتونها از زیرسلطه مغول ها شد و تصمیم گرفت برای برآوردن این مامول با رهبران افریدی، مثل ایملخان مومند و دریاخان به مذاکره نشست و پس از موافقت سران افریدی و مومند، درفش شورس و طغیان برضدیت حکومت مغولی را برا فراشت. سایر قبایل افغانی با این جنبش پیوستند و مدت پنجسال (از ۱۶۶۷-۱۶۷۲م) و بنا بر محاسبات دیگری از (۱۶۶۹ تا ۱۶۷۴م) با نیروهای مغول سرگرم پیکار شدند و جنگ های شدیدی نمودند. او رنگ زیب پادشاه مغولی هند شخصاً برای سرکوبی شورس خوشحالخان در جنگ شرکت جست و مدت سه سال درحسن ابدال برای سرکوبی قبایل پشتون باقی ماند، تا آنکه اورنگ‌زیب بعد از حضور در پنج نبرد با خوشحالخان و ایمل خان در محال «تهتر» و «دوآبه» و «نوشهر» و «گنداب» و «خاپس» و کشتار تقریباً یکصد هزار نفر از طرفین مگر نتوانست شورس را خاموش کند ، بنابراین امپراتور از این جنگ دوامدار خسته شده به دهلی بازگشت و ایمل خان در لغمان با آغرخان، سرلشکر اورنگ‌زیب جنگی سخت نمود که نزدیک بود در آن جنگ بدست شورشیان پشتون کشته شود. در این وقت شهزاده معظم بهادرشاه درکابل و پشاور حکومت میکرد. او در سال ۱۶۷۲ سردار پردلخان را که در رأس سپاهی از خوست به کابل می آمد نامردانه فرو گرفت و نابود نمود. البته نیروهای منظم دولت هند برتری نظامی خود را بر نیروهای غیر منظم و تعلیم ندیده قبایل نشان دادند و مبارزین پشتون تلفات سنگینی را متحمل شدند. (۴)

خوشحالخان این جنگها و شتارتها را در شعر ذیل خود چنین بیان میکند:

باز این بهار از کجا آمد؟  
 ارغوان، ضمیران، سوسن، ریحان،  
 که هر طرف را گلستان کرد،  
 یاسمن، نسترن، نرگس، کلنار،  
 گلهای بهاری همه رنگ هست،  
 چرا رخسار لاله رنگین تراست؟  
 دوشیزگان گلها را چنگ چنگ  
 به گریبان میریزند،  
 و جوانان زیب دستار میسازند،  
 مغنی کمان برچغانه نهاده،  
 نغمه ای در پرده می نوازند.  
 تاسرشار شوم و عریده آغاز کنم.  
 جوانان افغان دستها را [باحنا] گلگون کرده اند،  
 چنانکه شاهین چنگال به خون صید آغشته میکند.

شمشیرهای سپید را به خون آغشته اند،  
 ایمل خان و دریا خان، هردو زنده باشند،  
 بارها دره خیبی را باخون گلگون ساختند،  
 کوه های راست قامت،  
 اکنون در پنجمین سال،  
 در این راه تپاه شدم،  
 برای سپاه بارها فریاد زدم، اما اینان کرانند.  
 چون حال یوسفزبان را می دانم.  
 سگ ختک از یوسفزی بهتر است  
 چنانکه لاله زار در بهار می شگفتد.  
 هیچ کوتاهی نکردند.  
 چنانکه رودی از خون در «کریه» روان شد.  
 بارها- گفتی از زلزله- به جنبش آمدند.  
 هنوز چکاچک شمشیر به گوش می آید،  
 من مردارم یا اینان؟  
 نه ملامت رامی شنوند و نه شکایت را  
 بهتر که به «دمغار» بگریزم.  
 گرچه ختک هم سگ برتری ندارد.

همه پشتونها، از اتک تا «قندهار»

ببین هرسو چه نبردها شد؟

نخستین نبرد در «تهتره» پشت کوه ها بود،

خواهران و دختران شان اسیر دست پشتونها شدند

قطارهای اسب، شتر و قیل به غنیمت گرفته شد.

دومین جنگ با میرحسین در «دواب» بود،

سپس جنگ «نوشارکوت» بود،

سپس جوات سنگ و شجاعت خان آمدند،

ششمین جنگ با مکرم خان و شمشیرخان بود،

تا بودیم فاتح و مظفر بوده ایم،

یک سال است که اورنگزیب در برابر ما فرود آمده است،

همه بزرگانش به نبرد آمده اند،

خزانه هندوستان تهی،

هرگز در هیجده [سال]

از نیت بد پدر را آزرده (مظور شاه جهان است که خلع و زندانی شد)

دیگرکی به او باور دارد؟

چاره ای نیست،

اگرگردش گردون همین سان بماند،

آسمان پیوسته به یک رنگ نیست،

در چنین فرصتی که گاه نام و ننگ است،

هر فکر دیگری از نادانی است،

پشتونها در شمشیرزدن بهتر از مغولان اند،

اگر اولسها با هم متحد شوند،

نفاق یا اتفاق - جهل یا علم،

این زمان زمان دفاع از ننگ و ناموس است،

در زمانیکه لشکر مغول در ننگرهار غنوده اند ،

تنها من در اندیشه نام و ننگم.

با چنین بی ننگی و بی غیرتی،

مرا مرگ بهتر از آن زندگی،

در این جهان پایدار نخواهم بود،

در حفظ ننگ و شرف متحد شده اند.

اما چرا یوسفزیان را عار نیست؟

چهل هزار مغول تار و مار شدند.

که سرش چون سرمار بشکست.

که من خمار از سرمغول پراندم.

که ایمل در «گنداب» دمار از روزگار شان بر آورد.

ایمل در «خاپشی» تار و مارشان کرد.

از این پس هم تکیه بر کردگارانیم.

حیران و پریشان ودل افگار،

شمار کشته سپاهش را که میداند؟

وسکه های زرسرخ در دل کوه ها فرورفته است.

کسی فکر چنین کاری را نمیکرد.

که هم بدنیت است و هم بدعهد، هم مکار

یا مغول نابود گردد، یا پشتون خوار شود.

به خواست خدا، نوبت کار است.

گه کار به گل است و گه خار

بنگر که این پشتونهای بی ننگ چه کردند؟

جز باشمشیر راه رهانی نیست.

کاش به دانش نیز هوشیار می بودند.

شاهان در برابرشان روی بر خاک می نهند.

هرچه باشد کار با خداست.

ببینید این پشتونهای بی ننگ چه میکنند؟

ببینید که آفریدی و مهند و شنواری چه میکنند؟

یوسفزی فارغ بال گرم کشت و کار است،

فرجام کار، خود آشکار است.

که روزگار به عزت نسپریم.

اما یاد خوشحال ختک خواهد ماند. (۵)

غبار همین روایت را کمی کوتاه تر بیان کرده مینویسد: "آخرین قوه مبارزین زیر رهبری شاعر مشهور و سردار جنگی خوشحالخان جمع شدند و از ۱۶۶۸ تا ۱۶۷۰ با قشون اورنگزیب چندی بار دست و پنجه نرم کردند و در این قوه مبارز در جنگ "تاتره" اردوی چهل هزاری دشمن را تار و مار نمودند و در جنگ "دو آبه" قوماندان هندی را کشتند. همچنین در جنگ های "نوشهره" و "گنداب" و "خانج" قشون دشمن را کوفتند. مگر باز هم شکست خورده و پسران خوشحال خان (عبدالقادر و اشرف خان) و نواسه هایش - کاظم خان شیدا و علیخان - در هندوستان تبعید شدند و همدرانجا جان سپردند. (۶)

لوسین بوات محقق تاریخ مغولان هند مینویسد که: در سال ۱۰۸۳ هـ/ق ۱۶۷۲ رفتار ناخوشایند فوجدار جلال آباد علت اصلی وخامت اوضاع شد. محمدمین خان، حکمران کابل در گردنه خطرناک خیبر مغلوب و غارت شد و خوشحال خان ختک بصورت یکی از سرکردگان دشمن درآمد، قیام عمومی قبایل افغان، سستی و سهل انگاری محبت خان حکمران جدید افغانستان، اورنگ زیب را وادار کرد در چهارم شعبان ۱۰۸۳ هـ/ق ۱۶۷۳ سپاه بزرگی همراه توپخانه ای نیرومند به افغانستان گسیل دارد. شجاعت خان، سردار این سپاه هرگونه امکاناتی را در اختیار داشت. وجاسوان سینگه دستیاری او راعهده دار بود. لشکرکشی به شکست انجامید و افغانها در دهم ذیقعده سال ۱۰۸۳ هـ/ق بیست و یکم فبروری ۱۶۷۴ با استفاده از تاریکی شبی بسیار تیره و بارانی برسپاه خسته و فرسوده و در عذاب از باران و سرما و برف در حال بارش، در گردنه قره پا به دشمن شیبخون زدند. در این عملیات غافلگیرانه هزاران نفر از قوای مغول از جمله شجاعت خان کشته شدند. پس از این حادثه اورنگ زیب خود رهبری عملیات را برعهده گرفت و در بیست و پنجم ربیع الاول سال ۱۰۸۵ هـ/ق بیست و ششم جون ۱۶۷۴ م در حسن ابدال بین راولپندی و پشاور اردو زد و یکسال و نیم در آنجا ماند. سپاه انبوه و مجهز به توپخانه نیرومند و برخوردار از رهبری سردارانی با تجربه چون آغر خان که با شتاب از دکن فراخوانده شده بود، حمله را آغاز کرد. سپاه مغول در "خاپس" بسختی شکست خورد ولی بارها انتقام این شکست را گرفت و اورنگ زیب [از ادامه جنگ با قبایل پشتون چنان خسته شد که] در دوم محرم سال ۱۰۸۷ هـ/ق شانزدهم مارچ ۱۶۷۶ به

دهلی باز گشت. در هفتم شعبان/پانزدهم اکتوبر شهزاده معظم به فرماندهی سپاه افغانستان گمارده شد. در میان سرداران او **امیرخان** نامی به شجاعت و رشادت مشهور بود که چندی پس از آن حکمران افغانستان شد و مدت بیست سال از ۱۶۷۷-۱۶۷۸م در این مقام باقی ماند. سیاست امیرخان متکی بر "تفرقه بینداز و حکومت کن" استوار بود، همواره میان قبایل افغان نفاق می انداخت به طوری که آنان نمی توانستند بر علیه او دست به هیچ اقدامی بزنند و فقط هواداران خوشحال خان خټک چند سالی مقاومت کردند. (۷)

یکی از توطئه های ثمربخش **امیرخان** حکمران مغولی هند در کابل در مورد شورش **ایمل خان** و **دردیا خان** و **خوشحال خان** این بود که وقتی او به کابل رسید، نامه ای به سران و رؤسای قبایل مومند و اپریدی نوشت و از آنها در مورد روش حکومت و کرکتر **ایمل خان** معلومات خواست. سران به اتفاق هم جواب بسیارمتین و مناسبی در مورد شخصیت و رفتار عدالت خواهانه **ایملخان** به امیرخان نوشتند. امیرخان دوباره به سران قبایل نوشت که اگر **ایملخان** یک چنین مرد غازی و عادل و سخاوت پیشه است، پس چرا اراضی تحت تصرف خود را بین سران و مشران هم رزم خود تقسیم نمیکنند؟ این پیشنهاد امیرخان که بمنظور ایجاد تفرقه میان هواداران **ایمل خان** و **خوشحال خان** تحریر یافته بود، اثری فوری و مخرب داشت و سران اقوام به **ایمل خان** گوشزد کردند که چرا به تقسیم اراضی ایکه بزور شمشیر آنها از دولت مغولی تصرف کرده اند، بین آنها تقسیم نمیشود؟ **ایمل خان** گفت: ما در شرایط جنگ با دشمن هستیم، اکنون زمان اینکارها نیست، مگر سران قبایل بر تقسیم اراضی تحت سیطره **ایمل خان** پافشاری کردند، **ایمل خان** هم از روی اجبار به آنها گفت هر طور دلتان میخواهد، به تقسیم اراضی به پردازید. اما پرواضح بود که هر یک از سران و رؤسای قبایل آرزو داشتند تا بهترین اراضی را برای قوم و قبیل خود تصرف کنند. اما قبل از همه سران قوم مومند دست بر روی بهترین اراضی گذاشتند و آن را برای خود خواستند، و **ایمل خان** هم بنابر خصلت قبیلوی به آن رضایت نشان داد. اینجاست که سایر قبایل پشتون از این تقسیمات ناراضی شده از اطراف **ایمل خان** پراکنده شدند، و تیر دشمن یعنی **امیر خان** به هدف خورد و **امیرخان** موفق به ناکامی قیام **ایمل خان** و **خوشحالخان** و **دردیا خان** اپریدی گردید. فقط یک قوه کوچک در تیرا توانست **دردیاخان** اپریدی را با شکست روبرو کند و **دردیاخان** هم که در این جنگ زخمی شده بود، به منطقه خوست عقب نشینی کرد و در همانجا درگذشت. (۸)

پوهاند حبیبی می گوید که **ایمل خان** در مدت جنگ با اورنگ زیب و پسرش عالمگیر، بنام **ایملشاه** بضراب سکه پرداخت. (۹) مناسفانه آثار و کتبی که از مبارزات **ایمل خان** مومند و رشادتهای جنگی او و همزمانش بحث میراند در این غربت سرامیسر نیست، من امیدوارم تا کسانی که برکتی چون: صولت افغانی، حیات افغانی، تاریخ خان جهانی، تاریخ خورشید جهان، تواریخ حافظ رحمت خانی، تاریخ شیرشاهی، تاریخ سلطانی، تاریخ مبارکشاهی، تاریخ محمود شاهی، تزک افغانی، فتوح سلاطین، طبقات اکبری، آئین اکبری، رقصات عالمگیر، تزک جهانگیر، نسب نامه افغانی، تاریخ افغانه، کلید افغانی، شکرستان افغانی، بهارستان افغانی، متأثر الامراء و تذکره ابرار و الاشرار آخوند درويزة ننگر هاری، تاریخ مرصع و تاریخ پشتونها (پنانز) و غیره کتب آن عصر دسترسی دارند، دست همت بکمر زنند و حق این مبارز دلیر و کم نظیر پشتون را انطور که سزاوار است به خوانندگان و علاقمندان تاریخ مبارزات قبایل پشتون در دوسوی خط دیورند معرفی کنند.

فرهنگ اعتراف میکند که: "این قیام با نام خوشحال خان بستگی دارد، هر چند مانند حرکت روشانی دوام و گسترش نداشت، اما بجای خود جنبش مهمی بود و میتواند مرحله دیگری در روند همکاری پشتونها در سطح بالاتر قبیل محسوب شود. هر چند خوشحالخان در مرحله نخست به اثر آزردهی شخصی علیه دولت قیام کرد، اما مقاومت صافیها در برابر تعرض عمال دولت بیگانه و همکاری مومنها و اپریدی ها با آنان از پیدایش و گسترش حس همبستگی در بین قبایل پشتون که طلیعه اقدام دسته جمعی برای تشکیل دولت بود، نمایندگی میکرد. خوشحالخان مناسب ترین شخص برای رهبری این حرکت بود، زیرا علاوه بر صفات شخصی شجاعت و استواری در تعقیب مرام از نظر مقام اجتماعی هم خان زاده و رئیس قبیل بود و خانی و امارت را تالی پادشاهی می دانست. چنانچه در دستار نامه در این باره میگوید: "وقتی که پادشاه یا امیر در مرحله اول بر تخت یا مسند جلوس میکند، بر سر پادشاه تاج و بر سر امیر دستار گذاشته میشود." (۱۰)

به هرحال خوشحالخان، آن مبارز سترگ و نامدار و شاعر زبردست زبان پشتو به عمر ۷۸ سالگی بتاريخ ۱۱۰۰/۴/۲۸ هـ (= ۱۶۹۱) در وطن خود کوهستان خټک، چشم از جهان فرو بست و آخرین وصیتش این بود که: «مرا در جای دفن کنید که گرد سم اسپان دشمن بر خاکم نیفتد.» (۱۱)

بادریغ که **فرزندان خوشحالخان خټک** و **ایمل خان مومند** و **دردیا خان اپریدی**، با وجودیکه خون شجاعت پدران شان در تن شان جاری است، و در مبارزه از مرگ خودهراسی ندارند، مگر عوض اینکه در فکر آزادی و استقلال خود از چنگ استعمار پنجابی ها باشند، بدستور ISI دستگاه استخبارات نظامی پاکستان هر روز با عملیات انتحاری اقوام خود را در پشاور و افغانستان نابود میکنند و دشمنان پشتونها را شاد می سازند. اگر جوانان پشتون که در صفوف طالبان خود را برای عملیات انتحاری راجستر میکنند، خود را برای آزادی از زیر سلطه پنجابها راجستر کنند، بدون تردید بزودی شاهد آزادی را در آغوش خواهند کشید و مثل سایر اقوام آزاد از عزت و شان برخوردار خواهند گردید. پایان

## مآخذ وزیر نویسه‌ها:

- ۱- میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۶۷
- ۲- الفنستون، افغانان (بیان سلطنت کابل) ترجمه آصف فکرت، ص ۱۹۱-۱۹۴
- ۳- افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱ ص ۶۷
- ۴- سیستانی، ظهور افغانستان معاصر و احمدشاه ابدالی، چاپ ۲۰۰۶، پشاور، ص ۱۲۲
- ۵- الفنستون، بیان سلطنت کابل، ترجمه محمد آصف فکرت، ص ۱۹۵-۱۹۷
- ۶- غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱، ص ۳۱۵
- ۷- لوسین بوات، تاریخ مغول و تیموریان، ص ۱۲۳-۱۲۴
- ۸- ایملخان، نوشته میراجان سیال، چاپ ۱۳۸۵ ش، ص ۶۳ بید
- ۹- تاریخ مختصر افغانستان، ص ۲۰۷، ایملخان، نوشته میراجان سیال، ص ۶۳-۹۶
- ۱۰- فرهنگ، همان اثر، ص ۶۸
- ۱۱- غبار، ص ۳۱۵، معصومه عصمتی، خوشحالخان ختک کیست؟ ۱۳۳۴ ص ۲۸-۳۴

---

تعداد صفحات: ۶ از ۶

افغان جرمن آنلاین شما را صمیمانه به همکاری دعوت می نماید. لطفاً به آدرس ذیل با ما تماس بگیرید [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
نوت: مسئولیت املائی و انشائی نوشته ها به دوش خود نویسنده میباشد، خواهشمندیم مطلب خود را بعد از غور کامل بما ارسال بدارید.